

به نام خدا

اشخاص درج البلاغه

گردآوری: احسان میری
استاد: حجه الاسلام حاج احمدی

فهرست

| صفحه | موضوع |
|------|-------------------------|
| ۳ | مقدمه |
| ۴ | شريح بن الحارث |
| ۵ | اشعث بن قيس |
| ۶ | معاويه |
| ۱۱ | جرير بن عبد الله البجلي |
| ۱۱ | معقل بن قيس الرياحي |
| ۱۲ | ابن عباس |
| ۱۲ | زياد |
| ۱۴ | محمد بن ابي بكر |
| ۱۴ | قثم بن عباس |
| ۱۵ | عبد الله بن عباس |
| ۱۶ | عقيل بن ابي طالب |
| ۱۷ | مالك اشتر |
| ۱۸ | عمرو بن العاص |
| ۱۹ | عمر بن ابي سلمه مخزومي |
| ۱۹ | مصقلة بن هبيرة شيباني |
| ۲۰ | زياد بن ابيه |
| ۲۱ | عثمان بن حنيف |
| ۲۳ | اسود بن قطبه |
| ۲۴ | شريح بن هاني |
| ۲۴ | كميل بن زياد نخعي |
| ۲۵ | ابو موسى اشعري |
| ۲۶ | قثم بن عباس |
| ۲۷ | سلمان فارسي |
| ۲۸ | سهل بن حنيف انصاري |
| ۲۸ | منذر بن الجارود العبدي |
| ۲۹ | منايع |

مقدمه

کتاب نهج البلاغه کنایست که آنرا سید شریف رضی از میان فرمایشات، خطبه ها، نامه ها و جملات قصار حضرت علی (ع) گردآوری کرد.

نهج البلاغه شامل ۲۴۱ خطبه، ۷۹ نامه می باشد.

این کتاب علاوه بر آنکه بیانگر فرمایشات امیرالمومنین است روش بلاغت و درست و موثر سخن گفتن را به خواننده می آموزد و این تسلط فوق العاده و عمیقی است که آن حضرت در سخنوری و نگارش داشته اند و سخن چون موم در دست ایشان به هر سو که ارائه می کرده اند چرخیده است. در این نوشتار سعی شده توضیحاتی درباره اشخاصی که در نامه های حضرت به هر نحوی نام آنها برده شده است ارائه گردد.

باتشکر احسان میری

شرح بن الحارث

قاضی حضرت

نامه ۳

گویند که شریح بن الحارث قاضی امیرالمؤمنین (ع) در زمان او خانه ای خرید به هشتاد دینار. این خبر به علی (ع) رسید. او را فرا خواند. و گفت شنیده ام خانه ای خریده ای به هشتاد دینار و برای آن قبالة نوشته ای و چند تن را هم به شهادت گرفته ای. شریح گفت چنین است یا امیرالمؤمنین. علی (ع) به خشم در او نظر کرد، سپس فرمود:

شرح نامه: "ای شریح، زودا که کسی بر سر تو آید که در قبالة ات ننگرد و از شاهدانت نپرسد، تا از آنجا براندد و بی هیچ مال و خواسته ای به گورت سپارد. پس، ای شریح، بنگر، نکند که این خانه را از دارایی خود نخریده باشی، یا نقدی که بر شمرده ای از حلال به دست نیامده باشد. که اگر چنین باشد هم در دنیا زیان کرده ای و هم در آخرت." اما اگر آنگاه که این خانه را می خریدی نزد من آمده بودی، برایت قبالة ای می نوشتم به این نسخه و تو حتی یک درهم و چه جای بیش از آن رغبت نمی کردی که به بهای این خانه دهی. و نسخه آن قبالة چنین است:

این خانه ای است که بنده ای ذلیل، از مرده ای که برای کوچ کردن او را از جای خود برانگیخته اند، خریده است. خانه ای از سرای فریب در کوی از دست شدگان و محلت به هلاکت رسیدگان. این خانه را چهار حد است حد نخستین، منتهی می شود به آنجا که آفات کمین گرفته اند، و حد دوم به آنجا که مصیبتها را سبب است، و حد سوم به خواهشهای تباه کننده نفسانی، و حد چهارم به شیطان اغواگر. و در آن از حد چهارم باز می شود. خریدار که فریب خورده آمل خویشت است آن را از فروشنده ای که اجل او را برانگیخته تا براندش، به بهای خارج شدن از عزت قناعت و دخول در ذل طلب و خواری خریده است. در این معامله ضرر و زیان خریدار در آنچه خریده است، بر عهده کسی است که اندامهای پادشاهان را ویران سازد و جان از تن جباران بیرون کند و پادشاهی از فرعونان چون شهریاران ایران و قیصرهای روم و تبعهای یمن و حمیرهاستانده است، و نیز آن کس که دارایی خود را گرد آورد و همواره بر آن در افزود و کاخهای استوار برآورد و آنها را بیاراست و آرایه ها ساخت و اندوخته ها نهاد تا به گمان خود برای فرزند، مرده ریگی نهد. همه اینان را برای عرضه در پیشگاه حسابگران و آنجا که ثواب و عقاب را معین می کنند، حاضر آورد. در آنجا حکم قطعی صادر شود و کار دآوری به پایان آید. در آنجا تبهکاران زیانمند شوند عقل هرگاه که از اسارت هوس بیرون آید و از علایق دنیوی در امان ماند، به این رسند گواهی دهد."

اشعث بن قیس

عامل حضرت در آذربایجان

نامه ۵

اشعث بن قیس کندی در شمار اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، اما پس از وفات پیامبر اکرم مرتد شد و توسط لشکر ابوبکر دستگیر و به مدینه آورده شد. ابوبکر نیز او را عفو کرد و خواهر خود، ام فروه، را که یک چشم یا به قولی نابینا بود به او داد .

اشعث از ام فروه دارای چهار فرزند شد: محمد، اسماعیل، اسحاق، و **جعده** .

محمد بن اشعث در جنگ با مسلم بن عقیل و نیز در کربلا در جنگ با امام حسین علیه السلام شرکت داشت .

جعده همسر **امام حسن مجتبی علیه السلام** شد و امام را با زهر مسموم و شهید کرد .

اشعث از سوی **عثمان** ولایت آذربایجان را عهده دار بود و عثمان سالی صد هزار درهم از **خراج** آن دیار را به او می داد. او سپس در کوفه اقامت گزید و در آنجا مسجدی بنا کرد که بر اساس روایت اهل تشیع، از جمله چهار مسجد لعنت شده در **کوفه** است .

این مسجد پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شکرانه قتل امام تجدید بنا شد .

اشعث در زمان امیرالمومنین علی علیه السلام همچون **عبدالله بن ابی** در عهد رسول خدا، سرکرده منافقان بود و پیوسته به آزار و تمسخر امام می پرداخت. او در ماجرای حکمیت در نبرد صفین، جدایی **خوارج** از امام علی علیه السلام و همچنین در حادثه شهادت امام نقش مهمی داشت .

اشعث از جمله افرادی است که مورد لعنت امام علی علیه السلام واقع گردیده است. او سرانجام در سال 42 قمری درگذشت.

شرح نامه: حوزه فرمانروایت طعمه تو نیست ، بلکه امانتی است بر گردن تو، و از تو خواسته اند که فرمانبردار کسی باشی که فراتر از توست. تو را نرسد که خود هر چه خواهی رعیت را فرمان دهی . یا خود را درگیر کاری بزرگ کنی ، مگر آنکه ، دستوری به تو رسیده باشد . در دستان تو مالی است از اموال خداوند، عزّ و جلّ، و تو خزانه دار هستی تا آن را به من تسلیم کنی . امید است که من برای تو بدترین والیان نباشم . و السلام.

معاویه

نامه های ۶ و ۷ و ۹ و ۱۰ و ۱۷ و ۲۸ و ۳۰ و ۳۷ و ...

کنیه او "ابو عبد الرحمان" بود. پدرش، صخر بن حرب، معروف به ابوسفیان که جنگ های متعددی را علیه رسول خدا به راه انداخت و مادرش هند، معروف به هند جگر خوار بود. معاویه پنج سال پیش از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مکه به دنیا آمد. چون مادرش بدکاره بود، هنگام تولد در باره ی این که پدر او کیست اختلاف شد. به هر حال هند همسر رسمی ابوسفیان بود و به همین دلیل معاویه را به ابوسفیان نسبت دادند و بر این اساس وی از بنی امیه به شمار آمد.

نگاهی به نژاد و قبیله ی معاویه، پدر و مادر و برادران و خواهران معاویه، وضعیت خانوادگی او را روشن می کند. معاویه تا پیش از فتح مکه از دشمنان سرسخت رسول خدا به شمار می آمد. پس از فتح مکه همراه با پدر و برادرش، یزید بن ابی سفیان، به ظاهر مسلمان شد و در شمار طلقا (آزادشدگان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم) قرار گرفت.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به خدمت خلیفه در آمد و در سال 12 هجری همراه برادر بزرگ ترش یزید، در لشکر اعزامی به سوی شام قرار گرفت. پس از مرگ برادرش، از سوی عمر جانشین برادر و حاکم دمشق گردید (سال 18 ه).

با به قدرت رسیدن عثمان، معاویه نیز همانند دیگر بنی امیه از قدرت و امکانات بیش تری برخوردار شد. همه ی بخش های سرزمین شام در اختیار او قرار گرفت و بر قلمرو حکومتش افزوده شد.

معاویه پس از دستیابی به قدرت، با تبلیغ افتخارات ساختگی، برنامه ی سیاسی خاص خود را برای حفظ قدرت و توسعه ی آن برای پیمودن راه دشوار خلافت تنظیم کرد. این برنامه عبارت بود از:

تشکیل ارتش نیرومند و ناآگاه

تبلیغات

نیرونگ و فریب

موروثی کردن خلافت و ...

پس از ماجرای قتل عثمان، معاویه شعار خون خواهی عثمان سر داد و به این بهانه رو در روی حضرت علی علیه السلام ایستاد و جنگ صفین را به راه انداخت. پس از شهادت حضرت علی علیه السلام، به سوی عراق لشکر کشید؛ اما با توجه به شرایط نامساعدی که پیش رو داشت و از خطر حمله ی روم نیز در امان نبود، به امام حسن مجتبی علیه السلام پیشنهاد صلح داد. امام حسن علیه السلام نیز به جهت نداشتن یاور و برای حفظ مصالح اسلام پیشنهاد او را پذیرفت. به دنبال صلح امام حسن، در سال 41 هجری که عام الجماعه نام گرفت معاویه رسماً بر کرسی خلافت تکیه زد و بر

همه‌ی سرزمین‌های اسلامی حاکم شد .

معاویه دارای چند همسر بود که یزید از یکی از آنان به نام میسون (دختر بحدل کلبی) متولد شد. وی در سال‌های پایانی عمر برای فرزندش یزید از مردم بیعت گرفت .

مرگ معاویه در رجب سال 60 هجری در سن 78 سالگی و در دمشق واقع شد .

رذائل معاویه قابل شمارش نیست . ویژگی‌های ظاهری معاویه و ویژگی‌های اخلاقی معاویه و ویژگی‌های دینی معاویه از نظر ارزشی، سراسر منفی است . طبقه‌ی اجتماعی معاویه نیز چنین بود. او از زبان خدا و رسول ملعون است و شجره‌ی ملعونه که در قرآن آمده به دودمان معاویه تفسیر شده است .

روزی رسول خدا ابوسفیان را بر مرکبی سوار دید که دو پسرش یزید بن ابی سفیان جلودار و معاویه از عقب مرکب را می‌راند. حضرتش فرمود :

خدا جلودار و سوار و عقب‌دار را لعنت کند .

رسول خدا به نقل از **عبدالله بن عمر** فرمود :

شخصی می‌آید که بر دین اسلام نمی‌میرد، دیدیم معاویه آمد، معاویه به تصریح پیامبر، رهبر لشکر جنایتکاران است؛ زیرا پیامبر به عمار یاسر فرمود :

«ای عمار! تو را گروه ستمکار می‌کشد» و عمار در جنگ صفین توسط لشکر معاویه کشته شد . **اطرافیان معاویه** نیز گروهی از منافقان بودند .

معاویه شراب می‌خورد و به اسم اسلام حکومت می‌کرد. وی «زیاد بن ابیه» را که فرزند زنا بود و پدرش

معلوم نبود، به پدرش ابوسفیان نسبت داد و او را «زیاد بن ابی سفیان» نامید.

او برای کشتن دوستان خدا زهرآلود به کار می‌برد و می‌گفت: خدا لشکر فراوانی از عسل دارد .

عده‌ای را برای غارت کردن و کشتن زن و فرزند و سوزاندن منازل مسلح کرده بود و در انواع حيله و دروغ استاد بود.

وی خلافت مسلمین را بر پایه وراثت استوار کرد. دشمنی بنی امیه با خدا و رسول و کینه‌هایی که نسبت به رسول خدا

و علی علیه السلام و اولادش داشتند، باعث شده بود که فقط به قتل و کشتار آنان بپردازند .

معاویه پس از شهادت علی علیه السلام آن حضرت را روی منبرها لعن می‌کرد و ناسزا می‌گفت و شدیدترین شکنجه‌ها

و عذاب‌ها را متوجه پیروان امام می‌ساخت و بزرگ‌ترین جنایات را مرتکب می‌شد .

معاویه آن حضرت را لعنت می‌کرد و به فرمانداران و عمال خود دستور داد در همه شهرها علی را لعنت کنند. این عمل

تا سالیان دراز از قوانین بود و کسی نمی‌توانست از زیر بار آن فرار کند .

نظر دیگران راجع به معاویه و همچنین **سال شمار زندگی معاویه**، شاهی بر کارنامه سیاه و ننگین زندگی اوست .

منابع :اسد الغابه 209/5، نقش عایشه در تاریخ اسلام جلد 5/3، تاریخ تحلیلی اسلام محمد رضی .

شرح نامه ۶: ای معاویه ، به جان خودم سوگند، که اگر به دیده خرد بنگری ، نه از روی هوا و هوس ، در خواهی یافت که من از هر کس دیگر از کشتن عثمان بیزارتر بودم و من از آن کناری جسته بودم ، مگر آنکه بخواهی جنایت را به گردن من نهی و چیزی را که بر تو آشکار است پنهان داری.

شرح نامه ۷: بیعت کردن فقط یک بار است و دوباره در آن نظر نتوان کرد. گزینش از سر گرفته نشود. هر که از بیعت بیرون رود، طعن زننده است ، و هر که در پذیرفتنش درنگ کند و دو دلی نشان دهد، منافق است.

شرح نامه ۹: از من خواسته بودی که قاتلان عثمان را نزد تو فرستم ، من در این کار اندیشیدم. دیدم برای من میسر نیست که آنها را به تو یا به دیگری سپارم . به جان خودم سوگند، که اگر از این گمراهی باز نیایی و از تفرقه و جدایی باز نایستی ، بزودی آنها را خواهی شناخت که تو را می جویند و تو را به رنج نمی افکنند که در بیابان و دریا و کوه و دشت به سراغشان روی.

البته تو در پی یافتن چیزی هستی که یافتنش برای تو خوشایند نیست و اینان کسانی هستند که دیدارشان تو را شادمان نخواهد کرد. سلام بر آنکه شایسته سلام باشد.

شرح نامه ۱۰: عنان بکش و از تاختن باز ایست ، و برای روز حساب توشه ای بگیر ، و برای رویارویی با حادثه ای که در راه است ، دامن بر کمر زن ، و به سخن گمراهان گوش فرامده . و اگر نکنی تو را از چیزی که از آن غافل مانده ای ، می آگاهانم. تو مردی هستی غرقه در ناز و نعمت . شیاطن به بند کشیده و آرزوی خویش در تو یافته است و اینک در سراسر وجود تو چون روح و خون در جریان است ..

مرا به جنگ فراخواندی . مردم را به یکسو نه ، خود به تن خویش به پیکار من آی . دو سپاه را از آن معاف دار تا همگان بدانند که کدامیک از ما قلبش را زنگ گناه تیره کرده است و پرده غفلت بر دیدگانش افتاده .

شرح نامه ۱۷: در پاسخ نامه معاویه : شام را از من می خواهی و من چیزی را که دیروز از تو منع می کرده ام امروز به تو نخواهم داد. بدان که هر کس که در راه حق کشته شده به بهشت رفته و هر که در راه باطل جان باخته به جهنم . اما این سخن تو که ما در جنگ و مردان جنگی برابریم ، نه چنین است . تو اهل شکی و من مرد یقینم . و آن قدر که مردم شام به دنیا آمدند ، بیشتر از آن مردم عراق به آخرت دل بسته اند. شیطان را از خود بهره مند مساز و او را بر نفس خود مسلط منماید

شرح نامه ۲۹: پاسخ معاویه

از بهترین نامه های امام (ع) می باشد:

اما بعد، نامه ات به من رسید. در آن نوشته بودی که خداوند، محمد (صلی الله علیه و آله) را برای دین خود اختیار کرد و او را به کسانی که خود نیرویشان داده بود، یاری نمود.

روزگار شگفت چیزی را از ما نپنهان داشته بود و تو اکنون آشکارش ساختی.

می خواهی ما را از نعمتی که خداوند به ما ارزانی داشته و پیامبر خود را به میان ما فرستاده است ، خبر دهی ؟ تو، در این حال ، همانند کسی هستی که خرما به هجر (شهری است در بحرین که در آنجا خرما بسیار باشد.) می برد یا کسی را که به او تیر انداختن آموخته است به مبارزت طلبد.

پنداشته ای که برترین مردم در اسلام فلان و فلان هستند. سخنی گفتمی که اگر سراسر درست باشد، تو را از آن بهره ای نیست و اگر درست نباشد تو را از آن زیانی نرسد. تو را چه کار چه کسی از چه کسی برتر است یا برتر نیست؟ یا چه کسی زبردست است و چه کسی زبردست؟ آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان را چه رسد که میان مهاجران نخستین فرق نهند و درجات و طبقات ایشان را تعیین کنند، یا ترتیب دهند. هیئات، آن تیر که نه از جنس تیرهای دیگر بود، آواز داد و خود را شناساند و کسی در این قضیه زبان به داوری گشود که خود محکوم بود. ای آدمی، چرا به جای خود نمی نشینی و نمی خواهی که کاستیهای خود را بشناسی. چرا در آن رتبه واپسین که برای تو مقدر شده قرار نمی گیری، چه زیان تو را که چه کسی مغلوب شد و چه سود تو را که چه کسی پیروز گردید. تو در بیابان ضلالت گمشگشته ای و از راه راست منحرف شده ای. آیا نمی بینی البته نمی خواهم تو را خبر دهم بلکه از نعمتی که خداوند به ما ارزانی داشته سخن می گویم که گروهی از مهاجران در راه خدا به شهادت رسیدند. آری، هر یک را فضیلتی بود، تا شهادت نصیب شهید خاندان ما شد او را سید الشهداء خواندند و رسول الله (ص) بر کشته او نماز گزارد و به هفتاد تکبیرش اختصاص داد؟ یا نمی بینی کسانی دستهایشان در راه خدا از تن جدا افتاد، البته هر یک را فضیلتی بود، تا دست یکی از ما را جدا کردند، او را ((طیار)) و ((ذوالجنحین)) خواندند و گفتند که در بهشت با دو بال پرواز می کند. اگر خداوند خودستایی را منع فرموده بود، گوینده برای تو از فضایی سخن می گفت که دلهای مؤمنان به آنها خو گرفته است و گوشهای شنوندگان آنها را ناخوش ندارد. این شکار را واگذار که صید آن کار تو نیست. ما پروردگان خدایم و دیگر مردم پروردگان ما هستند. اگر با خاندان شما در آمیختیم و چون همتایان با شما رفتار کردیم، در عزت و شرف دیرین ما نقصانی پدید نیامد. از شما زن گرفتیم و به شما زن دادیم، در حالی که، همتایان ما نبودید. به راستی شما را با ما چه نسبت؟ رسول الله (ص) از ماست و آن دروغگو که تکذیبش نمود از شماست)). . اسد الله از ماست و ((اسد الاعحلاف)) از شماست. سرور جوانان بهشت از ماست و ((صبیئة النار)) از شماست. بهترین زنان جهان (24)

از ماست و حمالة الحطب (25) از شماست. و بسا چیزهایی دیگر که از فضایل ما هستند و یادکردنشان به زیان شماست

فضیلت ما را در اسلام، همگان شنیده اند و ارج و مقام ما هم در عصر جاهلی بر کس پوشیده نیست. آنچه از ما پراکنده بوده در کتاب خدا گرد آمده است. آنجا که گوید)) به حکم کتاب خدا خویشاوندان به یکدیگر سزاوارترند (26)) (و نیز سخن حق تعالی که)) نزدیکترین کسان به ابراهیم همانا پیروان او و این پیامبر و مؤمنان هستند و خدا یاور مؤمنان است (27)) (ما یک بار به سبب خویشاوندی با پیامبر به خلافت سزاواریم و یک بار به سبب طاعت و متابعت. چون در روز سقیفه مهاجران بر انصار حجت آوردند که ما از نزدیکان رسول الله (ص) هستیم، بر همه پیروز گردیدند. اگر خویشاوندی با رسول الله (ص) سبب پیروزی در حجت است، پس این حق از آن ماست نه شما و اگر عنوان خویشاوندی سبب پیروزی نشود، پس انصار بر دعوی خویش باقی هستند.

پنداشته ای که من بر همه خلفا رشک برده ام و به خلاف همه برخاسته ام، اگر چنین باشد که تو گویی، تو را نرسد که بازخواست کنی. جنایتی بر تو نیامده است که از تو عذر خواهند ((و تلک شکاة ظاهر عنک عارها این گناهی است که ننگ آن از تو دور است))

و گفتمی که مرا چون شتر، مهار در بینی کشیدند تا بیعت کنم. به خدا سوگند، خواستی مرا نکوهش کنی ولی ستودی.

خواستی مرا رسوا سازی، خود را رسوا ساختی. مسلمانان را چه نقصان که بر او ستم رود، هرگاه در دین خود به شک نیفتد و یقینش به تردید نیلاید. قصد من از بیان این سخنان اقامه حجت و دلیل برای چون تویی نیست، این شمه ای است که به خاطر آمد و آن را اظهار داشتم.

سپس، از ماجرای من و عثمان سخن گفتم. باید پاسخ این پرسش را به تو داد که خویشاوند او هستی. حال بگو، کدام یک از ما در حق عثمان بیشتر دشمنی کرد و به کشتن او مردم را راه نمود؟ آیا آنکه خواست به یاریش برخیزد ولی عثمان خود نخواست و گفتش در خانه ات بنشین و از یاری من دست بردار؟ یا آنکه عثمان از او یاری خواست ولی او درنگ کرد و اسباب هلاکت او مهیا داشت تا قضای الهی بر سر او آمد؛ به خدا سوگند،)) خدا می داند چه کسانی از شما مردم را از جنگ بازمی دارند و نیز می شناسد کسانی را که به برادران خود می گویند: به نزد ما بیایید و جز اندکی به جنگ نمی آیند ((من نمی خواهم اکنون به سبب خرده گرفتارم از اعمال بدعت آمیز او بپوشم. گناه من این است که او را راه نموده ام و ارشاد کرده ام. بسا کسی را ملامت کنند که او را گناهی نیست.

((و قد يستفيد الظنة المنتصح گاه اتفاق افتد که نصیحت گر خود در معرض بدگمانی افتد.)) تا آنجا که بتوانم قصدی جز به صلاح آوردنتان ندارم. توفیق من تنها با خداست، به او توکل کرده ام و به درگاه او روی می آورم. و گفتم که مرا و یارانم را جز شمشیر پاسخی نیست. به راستی تو خندانیدی پس از آنکه گریانیدی. کی دیده ای که فرزندان عبدالمطلب از برابر دشمن واپس نشینند یا از شمشیرش بترسند.

((لَبَّثَ قَلِيلًا يَلْحَقُ الْهَيْجَا حَمَلِ انْدَكِي درنگ کن تا حمل به جنگ پیوندد.))

بزودی آنکه او را می جویی تو را بجوید، و آنچه از تو دور است به تو نزدیک شود.

من با سپاهی گران از مهاجران و انصار و تابعین آنان که نیکو پرورش یافته اند، بر سر تو می تازم. لشکری انبوه که غبارشان فضا را پر کند، همه جامه مرگ بر تن که محبوبترین دیدارهایشان دیدار با پروردگارشان است. همراه ایشان اند فرزندان اهل بدر و شمشیرهای بنی هاشم و تو از شیوه جنگیدن آنان آگاه هستی آنگاه که با برادرت و دایی ات و جدت و خویشاوندانت می جنگیدند. و آن از ستمکاران دور نخواهد بود.

و به شناخت چیزهایی 30: پس از خدای بترس. در آنچه به تو ارزانی داشته و در حقی که برگردن تو نهاده نظر کن. که به ناشناختنشان معذور نیستی باز گرد

و نهایی مطلوب زیرا فرمانبرداری را نشانه هایی آشکار است و راههایی روشن و جاده هایی راست و دور از کژی آن دور می شوند. هر که از آن راه پای همگان. راهی که زیرکان و خردمندان در آن گام نهند و سفلگان سرافکنده از سرگردان گشته است. خدا نعمتش را بر او دگرگون کند و خشم بیرون نهد، از راه حق بیرون شده و در بیابان گمراهی پس خود را بپای، خود را بپای، خداوند برای تو راحت را آشکار ساخته. هر جا که هستی، خود را بر سر او فرستد را به بدی گرفتار ساخته همانجا بایست که کار را به حد نهایت رسانده ای. نهایی که خسران است و کفر. نفس تو، تو دشوار گردانیده است و به گمراهی در انداخته و به مهلکه کشیده و راهها را بر تو.

جریر بن عبدالله الجلی

نامه ۸

حضرت علی او را نزد معاویه فرستاده بودند:

اگر جنگ را اختیار کرد، همانند خودش عمل کن و اعلان جنگ نمای و اگر صلح را اختیار کرد، از او بیعت بستان

معتل بن قیس الریاحی

نامه ۱۲

سفارشی از آن حضرت (ع) که او را به سه هزار سپاهی بر مقدمه به شام می فرستاد:

شرح نامه: جنگ مکن مگر با آنکه با تو بجنگد. لشکرت را در ابتدا یا انتهای روز به حرکت در آور و به هنگام گرمای نیمروز فرود آر. و **مرکبها را خسته مدار**، و در آغاز شب، لشکر را به حرکت در میاور که خداوند شب را برای آسودن قرار داده. و آن را برای درنگ کردن مقرر کرده نه سیر و سفر. به هنگام شب خود و مرکبت را از خستگی بر آور. و چون بر آسودی، یا هنگام سحر و یا زمان دمیدن سپیده به برکت خداوندی حرکت کن هرگاه با دشمن رویاروی شدی، خود در میانه لشکرت قرار گیر. و **به دشمن چنان نزدیک مشو که پندارد قصد حمله داری** و چندان دور مایست که چون کسی باشی که از جنگ بیمناک است تا فرمان من به تو رسد. **کینه آنان تو را وادار نکند که پیش از آنکه به اطاعتشان فراخوانی و حجت را بر آنان تمام کنی، جنگ را بیاغازی.**

مالک بن احارث الاشر

نامه ۱۳

از نامه آن حضرت (ع) به دو تن از امیران لشکرش:

به سختش گوش دهید و فرمانش برید. او را زره و سپر خود قرار دهید. زیرا **مالک** کسی است که **نه در کار سستی می کند و نه خطا و نه آنجا که باید درنگ کند، شتاب می ورزد و نه آنجا که باید شتاب ورزد، درنگ می کند.**

ابن عباس

عامل او در بصره

نامه ۱۸

بصره جایگاه فرود آمدن ابلیس است و کشتگاه فتنه ها و آشوبها. مردم آنجا را به نیکی کردن خوشدل نمای و گره وحشت از دلهايشان بگشای. ر جاهلیت و اسلام، در کینه جویی، کس همانند آنها نبوده است. خدایت رحمت کناد، در آنچه از نیکی و بدی بر دست تو جاری می شود، مدارا کن، که ما هر دو در آن شریکیم و چنان باش که گمانم به تو نیکو گردد و اندیشه ام درباره تو بد نگرود.

زیاد

نامه ۲۱

پس از قیام مسلم و محاصره قصر ابن زیاد، مدتی نگذشت که مسلم تنها ماند. اما ابن زیاد از ترس، هنوز جرأت بیرون آمدن نداشت. برای همین دستور داد از بام قصر، داخل مسجد را که چسبیده به قصر بود، نگاه کنند و ببینند کسی در آن هست یا نه؟

ماموران ابن زیاد از آن جا مشعلی روشن کرده، پایین انداختند و وقتی مطمئن شدند کسی نیست، خیال ابن زیاد را راحت کردند. اینجا بود که ابن زیاد دستور داد تمامی کوفه را خانه به خانه بگردند و مسلم را دستگیر کنند. مأموران سرانجام مسلم را یافتند و پس از درگیری مختصری او را گرفتند و نزد ابن زیاد بردند.

شرح نامه: از زیاده روی بپرهیز و میانه روی پیشه کن. امروز به فکر فردایت باش. از مال به قدر نیازت نگهدار و آنچه افزون آید، پیشاپیش برای روزی که بدان نیازمند گردی، روانه دار. آیا امید آن داری که خداوندت پاداش متواضعان دهد، در حالی که، در نزد او از متکبران هستی. آیا در حالی که، خود در ناز و نعمت فرو رفته ای و آن را از ناتوانان و بیوه زنان دریغ می داری، طمع در آن بسته ای که ثواب صدقه دهندگانت دهند آدمی به آنچه پیشاپیش فرستاده، پاداش ببند و بر سر آن رود که از پیش روانه داشته. والسلام.

عبدالرحمان ابن ملجم مرادی یکی از **خوارج** بود که همراه با دو تن دیگر به نام های برک بن عبدالله تمیمی و عمر بن بکیر تمیمی، در **مکه** با هم فرار گذاشتند تا **امام علی**، **معاویه** و **عمرو عاص** را بکشند و به این ترتیب جامعه مسلمانان را از فتنه خلاصی بخشند .

عبدالرحمان به **کوفه** آمد و با دوستان خود دیدار می کرد. یک بار به دیدار گروهی از طایفه «تیم الرباب» رفت. در آنجا زنی را به نام «قطام بنت شجنه بن عدی» را دید که پدر و برادرش در **نهروان** کشته شده بودند. ابن ملجم وی را خواستگاری کرد. زن مهر خویش را سه هزار دینار و قتل امام علی قرار داد. ابن ملجم گفت که از قضا برای همین به کوفه آمده است. وی شمشیر خویش را به زهر آلوده ساخت و در مسجد پنهان شد. صبح روز نوزدهم **ماه رمضان** سال 40 هجری، هنگامی که امام علی مشغول خواندن نماز یا نافله صبح بود، شمشیر را بر فرق آنحضرت فرود آورد و همین منجر به شهید شدن امام در دو روز دیگر گردید. مردم او را دستگیر کردند. امام علی تا وقتی در قید حیات بود مدام سفارش وی را می فرمود و وصیت کرد که اگر خواستند او را **قصاص** کنند تنها یک ضربت به او بزنند .

پس از شهادت امام علی، عبدالرحمان بن ملجم بدست **امام حسن علیه السلام** کشته شد. در احادیث از پیامبر نقل شده که به حضرت علی فرمود، ای علی، تو به دست شقی ترین انسانها کشته خواهی شد .

منابع: تاریخ خلفا، ص. ۳۳۴

شرح نامه: حضرت (ع) هنگامی که ابن ملجم، لعنة الله عليه، او را ضربت زد، کمی پیش از وفاتش این وصیت را بیان فرمود :

شما را وصیت می کنم که به خدا هیچ شرک میاورید و سنت محمد (صلی الله علیه و آله) را ضایع مگذارید و این دو ستون را همواره برپای دارید، تا کسی را یارای نکوهش شما نباشد.

من دیروز یار و مصاحب شما بودم و امروز مایه عبرت شما هستم و فردا از میان شما می روم. اگر زنده بمانم، خود اختیار خون خود را دارم و اگر بمیرم، مرگ میعادگاه من است. اگر عفو کنم، موجب تقرب من به خداست و برای شما حسنه است. پس عفو کنید: آیا دوست ندارید که خدا بیامرزتان.

به خدا سوگند، چون بمیرم، چیزی که آن را ناخوش دارم، به سراغم نخواهد آمد یا کسی که دیدارش را نخواستہ باشم بر من آشکار نخواهد شد. من همانند تشنه ای هستم که به طلب آب می رود و آب می یابد. آنچه نزد خداوند است برای نیکان بهتر است.

محمد بن ابی بکر

نامه ۲۷

پدرش خلیفه اول، ابوبکر بن ابی قحافه و مادرش اسماء بنت عمیس خثعمیه بود که بعد از فوت ابوبکر، با امیرالمؤمنین علیه السلام ازدواج کرد. در روز 25 ذیقعدة سال حجه الوداع (دهم هجری) در محلی به نام ذوالحلیفه میان راه مکه و مدینه متولد شد .

پس از مرگ ابوبکر، علی علیه السلام او را تربیت کرد. در جنگ جمل و صفین همراه امیرالمؤمنین علیه السلام بود و در ماه رمضان سال 37 هجری پس از شهادت مالک اشتر، از طرف امیرالمؤمنین به حکومت مصر منصوب شد. در زمان حکومتش بر مصر، معاویه سپاهی به فرماندهی عمرو عاص به جنگ او فرستاد. محمد بن ابوبکر شکست خورده، دستگیر شد و در ماه صفر سال 38 هجری به قتل رسید .

جسد او را در پوست الاغی مرده گذاشته سوزاندند. قاتل او معاویه بن خدیج سکرین بود. البته روایت دیگری نیز هست که وی را عمرو عاص با شکنجه به قتل رساند. محمد بن ابوبکر از اصحاب و شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و مردی پارسا و عالم بود. از او فرزند باتقوایی به نام ابوالقاسم به یادگار ماند.

محمد بن ابی بکر مورد محبت علی (ع) بود. او را حکومت مصر داد. گرفتار توطئه های معاویه شد و معاویه بن خدیج او را در جنگ شکست داد، سپس، بگرفت و شهیدش کرد.

شرح نامه:

هنگامی که به او حکومت مصر داد:
با ایشان فروتن باش و نرمخوی و گشاده رو . خداوند تعالی ، شما بندگان را از اعمالتان می پرسد، چه خرد باشد و چه کلان ، چه آشکار و چه پنهان . پس اگر عذاب کند از ستمکاری شماست ، و اگر ببخشاید از بزرگواری اوست .

محمد بن عباس

عامل خود در مکه

نامه ۳۳

متن نامه: اما بعد، جاسوس من که در مغرب است به من نوشته و خبر داده که جمعی از مردم شام را برای روزهای حج به مکه فرستاده اند. مردمی کوردل ، گران گوش و کور دیده ، که حق را از راه باطل می جویند و با فرمانبرداری از مخلوق ، نافرمانی خالق می کنند و دین خویش می دهند و متاع ناچیز دنیا می ستانند و به بهای جهان نیکان و پرهیزگاران ، دنیای دون را می خرند. و حال آنکه ، به خیر دست نخواهد یافت مگر نیکوکار و کیفیر شر نبیند، مگر بدکار. زمام کار خویش به دوراندیشی و سرسختی به دست گیر و چون ناصحان خردمند و پیروان امر حکومت و

فرمانبرداران امامت به کار خویش پرداز. زنهار از اینکه مرتکب عملی شوی که نیازت به پوزش افتد. آگرت نعمتی به جنگ افتد، سرمستی منمای و به هنگام بلا سست راءی و دلباخته مباح. والسلام.

عبدالمدن عباس

نامه ۳۵

عبدالله بن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی رسول خدا، محدث، مفسر، فقیه و مورخ صدر اسلام و از اصحاب پیامبر و امام علی علیه السلام بود. او سه سال قبل از هجرت در شعب ابوطالب متولد شد. پدرش عباس عموی رسول خدا و مادرش ((ام فضل (لبابه) | ام فضل)) بودند. عبدالله از کودکی در محضر امام علی علیه السلام تحت تعلیم و ارشاد بود و تفسیر قرآن و فقه و حکمت را از آن امام آموخت .

ابن عباس در زمان خلافت امام علی علیه السلام در سمت سردار سپاه، استاندار و سفیر امام ایفای وظیفه کرد. در جنگ‌های جمل، صفین، نهروان با ناکتین، قاسطین و مارقین جنگید. در نبرد صفین فرمانده جناح چپ سپاه بود که جمعی از مشاهیر اسلام و صحابه همچون حسین علیه السلام، محمد بن حنفیه، پسران عباس، پسران جعفر و ... در آن جناح می‌جنگیدند.

شرح نامه: نامه ای از آن حضرت (ع) به عبدالله بن عباس، پس از کشته شدن محمد بن ابی بکر.

اما بعد. مصر گشوده شد و محمد بن ابی بکر (رحمه الله) به شهادت رسید. پاداش او را از خدای می طلبم. محمد، فرزندی بود نیکخواه و کارگزاری بود کوشنده و شمشیری بود برنده و رکنی استوار بود در برابر دشمن. مردم را تحریض کردم که بدو پیوندند و، بیش از آنکه حادثه در رسد، یاریش کنند. آنان را پنهان و آشکارا فراخواندم و باز فراخواندم، بعضی به آگراه آمدند و برخی بهانه های دروغ آوردند و شماری در خانه های خود نشستند و ما را فرو گذاشتند. از خدا می خواهم که بزودی از ایشان رهاییم دهد. به خدا سوگند، اگر نه این بود که همه آرزویم به شهادت رسیدن است، به هنگام رویارویی با دشمن و اگر نه دل بر مرگ نهاده بودم، خوش نداشتم که حتی یک روز هم در میان اینان بمانم یا در روی ایشان بنگرم.

عقیل بن ابی طالب

در نامه ۳۶

عقیل بن ابی طالب، فرزند ابوطالب و فاطمه بنت اسد و از تبار بنی هاشم به شمار می آید. ابوطالب دارای چهار پسر به ترتیب به نام های طالب، عقیل، جعفر و علی علیه السلام بود که فاصله هر یک ده سال بود. بنابر این عقیل بیست سال از علی علیه السلام بزرگتر بوده است .

گویند عقیل در نزد ابوطالب بسیار محبوب بود و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به وی علاقه داشت. گویند عقیل در نزد ابوطالب بسیار محبوب بود و از این رو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نیز به وی علاقه داشت .

عقیل در جنگ بدر با اکراه و اجبار قریش حضور یافت و به دست مسلمانان اسیر شد و چون خود چیزی نداشت، با فدیة عباس بن عبدالمطلب آزاد شد و به مکه بازگشت .

عقیل پس از صلح حدیبیه با میل خود به مدینه هجرت کرد و اسلام آورد و همراه برادرش جعفر بن ابیطالب در جنگ موتة شرکت کرد. وی آگاهی گسترده‌ای از قبایل عرب و تاریخ و وقایع گذشته آنان داشت و به علم انساب مسلط بود .

به هنگام اقامت امام علی علیه السلام در کوفه به آن شهر سفر کرد؛ ولی به علت کهولت سن در هیچ یک از جنگ‌های جمل، صفین و نهروان شرکت نکرد.

شرح نامه: از نامه آن حضرت (ع) به برادرش، عقیل بن ابی طالب، در ذکر سپاهی که به جنگ یکی از دشمنانش فرستاده بود. این نامه در پاسخ نامه عقیل:

سپاهی گران از مسلمانان به سوی او روانه کردم. چون خبر آن بشنید، دامن بر کمر زد و بگریخت و پشیمان از کرده خویش بازگردید. سپاه من در راه به او رسید. آفتاب نزدیک به غروب بود، با شتاب تمام جنگی کردند که بیش از ساعتی به دراز نکشید. و او که سخت به تنگنا افتاده بود و رمقی بیش، از او باقی نمانده بود، با تأسف، رهایی یافت و شتابان روی بتافت. قریش را به حال خود گذار تا در گمراهی بتازد و در تفرقه و نفاق جولان دهد و در وادی سرگردانی به سرکشی خویش ادامه دهد. آنان برای نبرد با من همدست شدند، همانگونه که پیش از این در نبرد با رسول الله (صلی الله آن خداوندی که کیفر گناهان را می دهد، قریش را کیفر دهد، که پیوند خویشاوندی . علیه و آله) همدست شده بودند . بود، از من بستند مرا بریدند و حکومتی را که از آن فرزند مادرم

پرسیده بودی که در پیکار با این قوم چه راهی دارم؟ به خدا سوگند با این مردم پیمان شکن می جنگم تا خدا را دیدار کنم. افزونی پیرامونیان بر عزتم نیفزاید و پراکنده شدنشان به وحشتم نیفکند و مپندار که فرزند پدرت، هر چند مردم رهایش کنند، در برابر دشمن تضرع و خشوع کند یا از ناتوانی زیر بار ستم رود یا زمام خود به دست دیگری دهد و یا به کس سواری دهد. بلکه او چنان است که آن شاعر بنی سلیم گفته است:

((اگر از من پیرسی که چگونه ای؟ گویم در برابر سختی روزگار شکیبیا و پایدارم، بر من دشوار است که اندوهناکم ببینند تا دشمن سرزنش کند و دوست غمگین گردد.))

مالک اشتر

نامه ۳۸

مالک بن حارث عبد یغوث نخعی معروف به مالک اشتر یکی از امرای شجاع و بزرگ بوده است. وی بر قوم خود ریاست داشت و در **جنگ یرموک** شرکت کرد و یک چشم خود را از دست داد. از شیعیان مخلص **امیرالمؤمنین** و از فرماندهان بزرگ و شجاع آن حضرت بود که در **جنگ جمل** و **جنگ صفین** امام را همراهی می‌کرد و رشادت‌ها و جانفشانی‌های او در این پیکارها در تاریخ مضبوط است .

امیرالمؤمنین او را به حکومت **مصر** منصوب فرمود و منشور حکومتی‌ای که به مالک عطا فرمود از نفیس‌ترین و ارزنده‌ترین مطالب حکمرانی و مردم‌داری و حکومت‌داری است که در **نهج البلاغه** نیز آمده است . در سال 37 هجری در مسیر مصر، به توطئه و تحریک **معاویه** ، توسط یکی از مالکان روستاهای بین راه مسموم شد و درگذشت .

امیرالمؤمنین علیه السلام از شهادت مالک بسیار متأثر گردید و فرمود :خدا مالک را رحمت کند. او برای من آن چنان بود که من برای پیامبر خدا بودم.

متن نامه: از بنده خدا علی ، امیرالمؤمنین ، به مردمی که برای خدا خشمگین شدند، هنگامی که دیگران در زمینش نافرمانی کردند و حقتش را از میان بردند. هنگامی که ستم ، سراپرده اش را بر سر نیکوکار و تبهکار و مقیم و مسافر بر پای داشت و هیچ معروفی نماند که در سایه آن توان آسود و نه کس از منکری سرباز می زد.

اما بعد، بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم . مردی که در روزگار وحشت به خواب نرود و در ساعات خوف از دشمن رخ برنتابد. بر دشمنان از لهیب آتش سوزنده تر است . او مالک بن الحارث از قبیله مذحج است . در هر چه موافق حق بود به سخنش گوش بسپارید و فرمانش را اطاعت کنید. اگر گفت ، به راه افتید، به راه افتید و اگر گفت ، درنگ کنید، درنگ کنید. او شمشیری است از شمشیرهای خدا که نه تیزیش کند شود و نه ضربتش بی اثر ماند. او نه به خود در کاری اقدام می کند. و نه از کاری باز می ایستد، نه قدم واپس نهد و نه پیش گذارد، مگر به فرمان من . در فرستادن مالک به دیار شما، شما را بر خود ترجیح نهادم ، زیرا مالک را نیکخواه شما دیدم و دیدم که او از هر کس دیگر سخت تر لجام بر دهان دشمنانتان زند.

عمرو بن العاص

نامه ۳۹

پدرش عاص بن وائل و مادرش نابغه نام داشت. عمرو عاص از قبیله بنی سهم قریش بود و یکی از دشمنان سرسخت رسول خدا در مکه به شمار می‌رفت. برای آزار پیامبر هفتاد بیت شعر سروده بود و کودکان مکه هنگامی که رسول خدا را می‌دیدند آن شعرها را با صدای بلند می‌خواندند و موجب ناراحتی و آزار پیامبر می‌شدند. از این رو رسول خدا چنین دعا فرمود: «خداوندا! عمرو مرا هجو کرده، ولی من شاعر نیستم و شاعری زینده من نیست تا پاسخش را به شعر بگویم. پس او را در برابر هر یک از حروف شعرش هزار بار لعنت کن.»

هنگامی که نخستین گروه از مسلمانان برای گریز از آزار مشرکان، به حبشه هجرت کردند، بزرگان قریش عمرو عاص را به سرپرستی گروهی به حبشه فرستادند تا از نجاشی بخواهد مسلمانان را تسلیم کند؛ ولی نجاشی نپذیرفت و عمرو عاص و همراهانش دست خالی بازگشتند.

عمرو عاص از کسانی بود که در مسجدالحرام، شکمبه شتری را بر سر رسول خدا انداختند. وی سرانجام اندکی پیش از فتح مکه در سال هشتم هجری مسلمان شد و به این شرط که بدی‌های گذشته‌اش بخشوده شود با رسول خدا بیعت کرد.

پیامبر پس از مسلمان شدن عمرو، او را به فرماندهی سریه ذات السلاسل و پس از آن به جمع‌آوری زکات مردم عمان منصوب کرد.

عمرو عاص در دوران خلافت ابوبکر و عمر از نزدیک‌ترین افراد به آنان محسوب می‌شد و در فتح شام از فرماندهان سپاه بود. در دوران عمر مدتی والی فلسطین شد و سپس مامور فتح مصر گردید. پس از فتح مصر خودش والی آن جا شد و تا چند سال پس از مرگ عمر در این سمت باقی بود. عثمان او را عزل کرد و او به فلسطین بازگشت. از آن پس عمرو عاص در زمره منتقدان عثمان قرار گرفت و به ندرت به مدینه می‌آمد.

پس از قتل عثمان به معاویه پیوست و همه‌کاره دستگاه معاویه شد. وی بسیار باهوش و از زیرکان عرب بود و تمام زیرکی و هوش خود را برای مقابله با امام علی علیه السلام به کار گرفت؛ چنان که وی را فتنه‌انگیز اصلی جنگ صفین دانسته‌اند. ماجرای حکمیت نیز با حيله عمرو عاص شروع شد و با حيله عمرو عاص به فرجام رسید.

عمرو عاص پس از شهادت محمد بن ابی بکر از سوی معاویه حاکم مصر شد و بر این سمت باقی بود تا در سال ۴۳ هجری درگذشت.

شرح‌نامه: و دین خود را تابع مردی ساختی که گمراهی آشکار است و پرده‌اش دریده است. کریمان را در مجلس خود ناسزا گوید و به هنگام معاشرت، بردبار را سفیه خواند. تو از پی او رفتی و بخشش او را خواستی، آنسان که سگ از پی شیر رود و به چنگالهای او چشم دوزد تا مگر چیزی از فضله طعام خود نزد او اندازد.

پس هم دنیایت را به باد دادی و هم آخرت را. اگر به حق روی می آوردی هر چه می خواستی به چنگ می آوردی .
اگر خداوند مرا بر تو و پسر ابو سفیان چیرگی دهد، سزای اعمالتان را بدهم و اگر شما مرا ناتوان کردید و بر جای ماندید
عذاب خدا که پیش روی شماست برای شما بدتر است.

عمر بن ابی سلمه مخزومی

نامه ۴۲

عامل آن حضرت در بحرین بود. او را عزل کرده و نعمان بن عجلان زرقی را به جای او برگماشت.

متن نامه: اما بعد. من نعمان بن عجلان زرقی را بر بحرین امارت دادم و تو را، بی آنکه بر تو نکوهشی و سرزنشی
باشد، از آنجا برداشتم . تو وظیفه خویش در امارت ، نیک ، به جای آوردی و امانتی را که به تو سپرده بودم ، نیک ادا
کردی . اینک به نزد من بیا. نه به تو بدگمانم و نه تو را ملامت می کنم و نه متهم هستی و نه گنهگار. می خواهم بر
ستمکاران شامی بتازم و دوست دارم که تو هم با من باشی . زیرا از کسانی هستی که در جهاد با دشمن و برپای
نگهداشتن دین به تو پشتگرم توان شد. ان شاء الله .

مصطفی بن بسرو شیبانی

در نامه ۴۳

عامله حضرت علی در اردشیر خُره بود.

متن نامه: ز تو خبری به من رسیده ، که اگر چنان کرده باشی ، خدای خود را به خشم آورده ای و امام خود را غضبناک
کرده ای . تو غنایم جنگی مسلمانان را که به نیروی نیزه ها و اسبانشان گرد آمده است و بر سر آنها خونها ریخته شده ،
به جماعتی از عربهای قوم خود، که تو را اختیار کرده اند، بخشیده ای . سوگند به کسی که دانه را شکافته و جانداران را
آفریده ، اگر این سخن راست باشد، از ارج خود در نزد من فرو کاسته ای و کفه اعتبار خود را سبک کرده ای . پس
حقیقت پروردگارت را سهل مینگار و خوار مدان و دنیایت را به نابودی دینت آباد مگردان . که در زمره زیانکارترین
مردم در روز رستاخیز خواهی بود.

بدان ، که مسلمانانی که در نزد تو هستند، یا در نزد ما هستند، سهمشان از این غنیمت برابر است . برای گرفتن سهم
خود نزد من می آیند و چون بگیرند، باز می گردند.

زیاد بن ابیه

در نامه ۴۴

معاویه نامه ای به زیاد نوشته تا او را بفریبید و در نسب به خود ملحق سازد. زیاد بن ابیه یکی از جنایتکاران صدر اسلام بود. مادرش سمیه نام داشت ولی نام پدرش روشن نبود، لذا نامش را زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش) گذاشته بودند. سمیه از زنان زناکار بود و ابوسفیان با او روابط نامشروع داشت. در زمان عمر، ابوسفیان او را به خود منتسب کرد اما با سرزنش فوری **علی علیه السلام** روبرو شد. زیاد بعدها از شیعیان علی علیه السلام شد و پس از **جنگ جمل**، مدتی از طرف امام، فرماندار **بصره** شد اما دسیسه **معاویه** کارگر افتاد و او را از علی علیه السلام منحرف ساخت. معاویه او را برادر خطاب کرد و پس از **صلح امام حسن علیه السلام** حکومت **بصره** و **کوفه** را به او داد. زیاد نیز چون خودش مدتی از شیعیان بود و یاران علی را خوب می شناخت، بر آنها سخت گرفت. بسیاری را کشت، بسیاری را مجروح ساخت و عده زیادی را زندانی کرد. پسر او عبیدالله بن زیاد دشمنی با خاندان علی علیه السلام را از پدر به ارث برد. لذا با لشگری عظیم **حسین** را در صحرای **کربلا** به شهادت رساند.

شرح نامه: دانستم که معاویه نامه ای به تو نوشته و می خواهد پای عقلت را بلغزند و عزمت را سست گرداند. از معاویه بر حذر باش که او شیطان است و از او روبرو و پشت سر و راست و چپ نزد آدمی می آید تا به هنگام غفلت فرصت یافته مقهورش سازد و عقلش را برباید. از ابو سفیان در مجلس. عمر، سخن ناسنجیده ای سر زد که سبب آن هوای نفس و وسوسه های شیطان بود. به آن ادعاه نه نسبی ثابت می شود و نه کسی سزاوار میراث می گردد و کسی که بدان دل بندد، چونان کسی است که ناخوانده به بزم شرابخواران درآید و پیوسته از آن جمع برانندش، یا مانند کاسه ای چوبینی است که به پالان شتر می آویزند که در یک جای قرار نگیرد و ثبات نیابد. چون زیاد این نامه بر خواند، گفت:

سوگند به خدای کعبه که به برادری من با معاویه شهادت داد. و این خیال پیوسته در سر او بود تا آنگاه که معاویه او را برادر خود خواند.

عثمان بن حنیف

نامه ۴۵

عامل حضرت در بصره بود.

عثمان بن حنیف برادر کوچک **سهل بن حنیف** و از اصحاب پیامبر اسلام و امیر مؤمنان علی علیه السلام بود و در **جنگ احد و صلح حدیبیه** حضور داشت .

علی علیه السلام در آغاز سال 36 هجری که به خلافت رسید، عثمان بن حنیف را به سمت فرمانداری **بصره** نصب فرمود .

پس از مدتی به امام خبر رسید که عثمان بن حنیف در مهمانی یکی از ثروتمندان بصره شرکت کرده و تمام مهمانان از ثروتمندان آن شهر بوده‌اند و هیچ فقیری در آن حضور نداشته‌است .

امام نامه‌ی شدید اللحنی به او نوشت که با این جملات آغاز می‌شد: «ای پسر حنیف، به من خبر رسیده است که یکی از مردان بصره تو را به سفره‌ای دعوت کرده است و تو به آنجا شتافته‌ای. خوردنی‌های نیکو برایت آورده‌اند و پی در پی ظرف‌های غذا در برابرت گذاشته‌اند. گمان نمی‌کردم مهمانی مردی را بپذیری که نیازمندان را به جفا رانده باشد و تنها ثروتمندان را دعوت کرده باشد...» (نامه 45 نهج البلاغه)

پیش از **واقعه جمل**، شورشیان به همراه سپاهی از مکه به سمت بصره حرکت کردند. عثمان بن حنیف **ابوالاسود دثلی** و **عمران بن حصین** را نزد شورشیان جمل - که به نزدیکی شهر رسیده بودند - فرستاد. آنان از اصحاب جمل پرسیدند: «برای چه آمده اید؟»

گفتند: برای انتقام خون عثمان و این که خلافت به شورا سپرده شود .

عثمان بن حنیف دستور داد مردم مسلح شوند و از شهر دفاع کنند؛ اما شورشیان توانستند وارد بصره شوند و تسلطی نسبی بر شهر کسب کنند. سپس با عثمان بن حنیف قراردادی امضا کردند که تا آمدن امام علی صبر کنند، مشروط بر آن که دارالاماره، **بیت المال** و مسجد در دست وی باشد. با وجود این قرارداد، شورشیان از ترس آن که مبادا امام از راه برسد و آنان نتوانند در برابرش مقاومت کنند، پیمان را شکستند و شبانه، در حالی که عثمان مشغول نماز بود به مسجد ریختند و او را دستگیر کردند .

آنان سر و صورت او را تراشیدند و تنها از ترس برادرش، سهل بن حنیف - که امام علی او را در مدینه به جای خود گذاشته بود - از کشتن وی صرف نظر کردند و از شهر بیرون ش نمودند. به هر حال سپاه امام علی سر راه به او برخوردند. وقتی امام علی حال وی را دید متأثر و ناراحت شد .

پس از پایان جنگ جمل، امام علی **عبدالله بن عباس** را به جای عثمان به حکومت بصره گمارد. عثمان نیز در **کوفه** سکنی گزید و تا زمان خلافت **معاویه** زنده ماند.

شرح نامه: اما بعد. ای پسر حنیف به من خبر رسیده که مردی از جوانان بصره تو را به سوری فرا خوانده و تو نیز بدانجا شتافته ای . سفره ای رنگین برایت افکنده و کاسه ها پیشت نهاده . هرگز نمی پنداشتم که تو دعوت مردمی را

اجابت کنی که بینوایان را از در می رانند و توانگران را بر سفره می نشاندند. بنگر که در خانه این کسان چه می خوری ، هر چه را در حلال بودن آن تردید داری از دهان بیفکن و آنچه را، که یقین داری که از راه حلال به دست آمده است ، تناول نمای.

بدان ، که هر کس را امامی است که بدو اقتدا می کند و از نور دانش او فروغ می گیرد. اینک امام شما از همه دنیایش به البته شما را یاری آن نیست که چنین کنید، ولی . پیرهنی و ازاری و از همه طعامهایش به دو قرص نان آکتفا کرده است مرا به پارسایی و مجاهدت و پاکدامنی و درستی خویش یاری دهید. به خدا سوگند، از دنیای شما پاره زری نیندوخته ام و از همه غنایم آن مالی ذخیره نکرده ام . و به جای این جامه ، که اینک کهنه شده است ، جامه ای دیگر آماده نساخته ام.

بود که قومی بر آن بخل ورزیدند و قومی دیگر ((فدکی)) آری ، در دست ما از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده است ، از سر آن گذشتند و بهترین داور خداوند است . فدک و جز فدک را چه می خواهم که فردا میعاد آدمی گور است . در تاریکی آن آثارش محو می شود و آوازه اش خاموش می گردد. حفره ای که هر چه فراخش سازند یا گور کن بر وسعتش افزاید، سنگ و کلوخ تن آدمی را خواهد فشرد و روزنه هایش را توده های خاک فرو خواهد بست . و من امروز نفس خود را به تقوا می پرورم تا فردا، در آن روز وحشت بزرگ ، ایمن باشد و بر لبه آن پرتگاه لغزنده استوار ماند اگر ولی ، هیهات که هوای نفس بر من غلبه یابد و بخوامم به غسل مصفا و مغز گندم و جامه های ابریشمین ، دست می یابم آزمندی من مرا به گزینش طعامها بکشد و حال آنکه ، در حجاز یا در یمامه بینوایی باشد که به یافتن قرص نانی امید ندارد و هرگز مزه سیری را نچشیده باشد. یا شب با شکم انباشته از غذا سر بر بالین نهم و در اطراف من شکمهایی گرسنه و جگرهایی تشنه باشد. آیا چنان باشم که شاعر گوید:

((تو را این درد بس که شب با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو گرسنگانی باشند در آرزوی پوست بزغاله ای))

آیا به همین راضی باشم که مرا امیرالمؤمنین گویند و با مردم در سختیهای روزگارشان مشارکت نداشته باشم ؟ یا آنکه در سختی زندگی مقتدایشان نشوم ؟ مرا برای آن نیافریده اند که چون چارپایان در آغل بسته که همه مقصد و مقصودشان نشخوار علف است ، غذاهای لذیذ و دلپذیر به خود مشغولم دارد یا همانند آن حیوان رهاگشته باشم که تا چیزی بیابد و شکم از آن پر کند، خاکروبه ها را به هم می زند و غافل از آن است که از چه روی فریبش می سازند . و مرا نیافریده اند که بی فایده ام واگذارند، یا بیهوده ام انگارند، یا گمراهم خواهند و در طریق حیرت سرگردانم پسندند؟ گویی یکی از شما را می بینم که می گوید، اگر قوت پسر ابو طالب چنین است ، باید که ناتوانیش از پای بیفکند و از نبرد با هموردان و کوشیدن با دلیران بازش دارد. بدانید، که آن درخت که در بیابانها پرورش یافته ، چوبی سخت تر دارد و بوته های سرسبز و لطیف ، پوستی بس نازک . آری ، درختان بیابانی را به هنگام سوختن ، شعله نیرومندتر باشد و آتش بیشتر. من و رسول خدا، مانند دو شاخه ایم که از یک تنه روئیده باشند و نسبت به هم چون ساعد و بازو هستیم . به خدا سوگند، که اگر همه اعراب پشت به پشت هم دهند و به نبرد من برخیزند، روی برنخواهم تافت و اگر فرصت به چنگ آید به جنگ بر می خیزم و می کوشم تا زمین را از این شخص تبهکار کج اندیش پاکیزه سازم . چنانکه گندم را پاک کنند و دانه های کلوخ را از آن بیرون اندازند.

ای دنیا از من دور شو، افسارت را به پشتت افکنم . من خود را از چنگالهایت رها کردم و از دامهایت بیرون افکنم و

از آن پرتگاهها که بر سر راه من کنده ای اجتناب کرده ام. آن گردن فرازانی که با دلیریهای فریفتنی، اکنون کجایند؟ آن مردمی، که به زرق و برقهائیت مفتون ساختی، چه شدند؟ آری همه در گور خفته اند. به خدا سوگند، اگر تو موجودی مجسم بودی و پیکری محسوس، به خاطر آن گروه از بندگان خدا که به سراب آرزوها فریفته ای و آنها را در گودالهایی که بر سر راهشان تعبیه کرده ای، سرنگون ساخته ای و پادشاهانی که به ورطه نابودی سپرده ای و به آبخور بلا آنجا که هیچکس را از آن بازگشتنی نیست کشیده ای، حد خدا را بر تو جاری می ساختم. فسوسا که هر کس بر لغزشگاه تو پای نهاد، سرنگون شد و هر کس کشتی بر گرداب تو راند، غرقه گشت و هر که از چنبر تو سر بیرون کشید، پیروز شد.

آنکه از تو در امان مانده، باکی از آن ندارد که روزگار بر او تنگ گیرد، زیرا دنیا در نظر او روزی است بر آستان غروب. از نزد من دور شو، در برابر تو سر فرود نمی آورم که بر من سروری جویی و زمام کارم را به دست تو نسپارم که هر جا که خواهی مرا بکشی. به خدا سوگند تا مشیت خداوند چه باشد که نفس خویش را چنان پرورش دهم که چون قرص نانی یابد شادمان شود و به جای هر نانخورش به نمک قناعت ورزد. و چشمانم را چنان به گریه وادارم که سرچشمه اشکش بخشکد و سرشکش به پایان رسد. آیا شتر، شکم را به چرا انباشته است. و اینک به قرارگاه خود می رود؛ یا آن گوسفند از علف اشباع گشته و اینک به آغل خود روی می نهد؟ آیا علی نیز سیر شده و اینک از تلاش باز ایستاده است؟ اگر علی پس از سالیان دراز به آن گوسفند یا شتر رها شده در علفزار، شباهت یافته باشد، چشمش روشن باد.

خوشا به حال کسی که وظیفه خود را نسبت به پروردگارش گزارده باشد و در بلای خویش صابر باشد و شب هنگام خواب را بر چشم خود حرام کند، یا چون خواب بر او غلبه کند، زمین را نهالی و دستهای خود را بالش سازد. در میان مردمی که از وحشت قیامت شب را زنده داشته اند و از جامه خواب دوری گزیده اند و لبهایشان به ذکر پروردگارشان می جنبند و گناهانشان در اثر آمرزش خواستن فراوانشان ناچیز گشته است ((اینان حزب خداوندند و حزب خداوند رستگارند))

پس ای پسر حنیف، از خدا بترس. به همان چند قرص نان اکتفا کن تا از آتش رهایی یابی.

شرح بن هانی

در نامه ۵۶:

او را با مقدمه لشکر خود به شام فرستاد.

شرح نامه: در هر صبح و شام از خدای بترس و نفس خود را از دنیای فریبنده بر حذر دار. و در هیچ حال امینش مشمار و بدان که اگر نفس خویش را از بسیاری از آنچه دوست می داری، به سبب آنچه ناخوش می داری، باز نداری، هوا و هوس تو را به راههایی می کشاند که زیانهای فراوان در انتظارت خواهد بود. پس همواره زمام نفس خویش فرو گیر و راه خطا بر او بریند و چون به خشم آمدی، مقهورش ساز و سرش را فرو کوب و خردش نمای.

اسود بن قطب

نامه ۵۹:

فرمانروای حلوان.

اسود بن عرفجه سکسکی از اصحاب امیر المؤمنین علیه السلام و اهل شام بود که به علت محبت به امیر مؤمنان از دست معاویه گریخت و به امام ملحق شد.

شرح نامه: هر گاه والی را نسبت به افراد رعیب میل و هواگونه گون باشد، بسا از اجرای عدالت باز ماند. پس باید کار مردم، در حقی که دارند، در نزد تو یکسان باشد که از ستم نتوان به عدالت رسید و از هر چه همانند آن را ناروا می شماری دوری گزین و خود را به کاری که خدا بر تو واجب ساخته، وادار نمای، در حالی که، امید پادشاه او داری و از عقابش بیمناک هستی. و بدان، که دنیا سرای بلاهاست. کسی را در آن، ساعتی آسودگی نیست، جز آنکه آسودگیش سبب حسرت و دریغ او در قیامت گردد. هیچ چیز تو را از حق بی نیاز نگرداند. و از آن حقه‌ها که برگردن توست یکی نگهداری نفس توست از کژتابیهایش و کوشش توست در کار رعیت به قدر توانت. زیرا آنچه از آنها نصیب تو می شود بسی بیش از چیزی است که از تو نصیب آنان گردد. والسلام.

کسیل بن زیاد نخعی

نامه ۶۱:

عامل حضرت بر هیت بود. او را به سبب منع نکردن لشکر دشمن که از سرزمین او گذشته و به غارت مسلمانان رفته، سرزنش می کند.

او از شیعیان و یاران علی، امام اول شیعیان و امام حسن، امام دوم شیعیان، از بزرگان تابعین و یکی از هشت عابد و زاهد معروف کوفه در زمان خود بوده است. او در جنگ با حجاج بن یوسف ثقفی در ۹۰ سالگی به دست او به شهادت رسیده است. پس از شهادت، او را در سرزمین ثویبه منطقه ای در اطراف کوفه دفن کردند.

شرح نامه:

کسی که کاری را که بر عهده او گذاشته اند تباه سازد و به کاری که انجام دادنش بر عهده دیگران است، بپردازد، ناتوان مردی است با اندیشه ای ناقص. تاخت و تاز کردنت بر قرقیسیا و رها کردن مرزهایی که تو را به حفظ آنها فرمان داده ایم، به گونه ای که کس آنها را پاس ندارد و لشکر دشمن را از آن منع نکند، نشان نارسایی اندیشه توست. توبه مثابه پلی شده ای که هر کس از دشمنانت بخواهد بر دوستانت تاخت آورد، از آن پل می گذرد. چگونه است که تو را توان هیچ کاری نیست و کس را از مهابت تو بیمی به دل نیست. مرزی را نتوانی بست و بر شوکت دشمن شکست نتوانی آورد. نه نیاز مردم شهر را بر می آوری و نه فرمانده خود را خشنود توانی ساخت. والسلام.

ابوموسی اشعری

نامه ۶۳:

عامل او در کوفه بود. به امام خبر رسید که بدان هنگام که مردم را به جنگ با اصحاب جمل فرا می خوانده ، ابوموسی ، کوفیان را از رفتن به جنگ باز می داشته و به نشستن در خانه ترغیب می کرده است .

ام ابوموسی اشعری، عبدالله، نام پدرش قیس بن سلیم و نام مادرش ظبیه بود . وی از قبیله «اشعر» و اهل یمن بود. کنیه اش ابو موسی بود و در تاریخ به همین کنیه شهرت دارد .

ابوموسی اشعری در سالهای آغازین اسلام از **یمن** به **مکه** آمد و با سعید بن عاص پیمان بست و حلیف او شد. (یعنی سعید بن عاص سوگند خورد که از او حمایت کند و از پایمال شدن حقوقش جلوگیری نماید .)

ابو موسی در مکه مسلمان شد، به یمن بازگشت و تا سال 7 هجری در یمن ماند. در آن سال همراه با عده‌ای از بستگانش از راه دریا راهی مدینه شد . **جعفر طیار** و گروهی دیگر از **مهاجران حبشه** نیز در همان هنگام از حبشه عازم مدینه بودند. کشتی ابوموسی همزمان با کشتی جعفر به سواحل حجاز رسید و آنها در **خیبر** با هم خدمت رسول خدا رفتند. این ورود همزمان باعث شده است که عده‌ای از مورخین به غلط، ابوموسی را از مهاجران حبشه به شمار آورده اند . ابوموسی از سوی رسول خدا مامور جمع آوری زکات مردم زبید و عدن شد و پس از رحلت رسول خدا در فتوحات **ایران** و **شام** شرکت کرد. او که از فرماندهان سپاه مسلمانان به شمار می رفت، از سوی عمر حاکم بصره شد، اما **عثمان** او را عزل کرد .

از آن پس ابوموسی برای زندگی به کوفه رفت و در سالهای پایانی خلافت عثمان به درخواست مردم کوفه، به جای سعد بن عاص حاکم کوفه شد. در آغاز حکومت علی علیه السلام نیز بر این سمت باقی بود. امام به او دستور داد مردم کوفه را برای رویارویی با سپاه ناکثین (در **جنگ جمل**) بسیج کند، اما ابو موسی به این بهانه که این کار فتنه‌انگیزی است از اطاعت امام خودداری کرد، و حتی از مردم خواست به کمک هیچ گروهی نشتابند تا از فتنه به دور باشند . حضرت علی علیه السلام نیز او را که فردی ساده لوح بود، از حکومت کوفه عزل کرد. از آن پس، ابوموسی از امام دلخور بود. وی **عبدالله بن عمر** را شایسته خلافت می دانست و بر علی علیه السلام مقدم می داشت .

در ماجرای **حکمیت** در **جنگ صفین** با اصرار گروهی از یاران فریب خورده‌ی حضرت علی علیه السلام، نماینده سپاه امام شد و با **نیرنگ عمرو عاص**، علی علیه السلام را از حکومت خلع کرد .

از این رو ابوموسی در جریان حکمیت خیانت بزرگی در حق امام علی علیه السلام و دیگر یاران آن امام کرد و مستحق نفرین‌های حضرت علی علیه السلام گردید .

ابوموسی پس از شهادت حضرت علی علیه السلام به **مکه** رفت و در سال 42 یا 52 هجری در گذشت.

شرح نامه: از بنده خدا، امیرالمؤمنین به عبد الله بن قیس .

اما بعد، از تو به من سخنی رسیده که هم به سود توست و هم بر زیان تو .

چون فرستاده من ، با پیام من نزد تو آید، دامن بر میان زن و بند کمر استوار نمای و از سوراخت بیرون آی و، کسانی را که با تو هستند، فراخوان . اگر دیدی که باید از من اطاعت کنی ، به نزد من آی و اگر در تردید بودی از آن مقام که تو را داده ام کناره گیر .

به خدا سوگند، هر جا که باشی تو را بیاورند و رهایت نکنند تا راه چاره بر تو بسته شود و سرگردان مانی و کره ات با شیر و گداخته ات با ناگداخته آمیخته شود. تو را وادارند که بشتاب از جای برخیزی و از پیش رویت چنان ترسان شوی که از پشت سرت . این مهم را آسان مپندار که بلایی است بزرگ . باید بر اشترش نشست و توسنش را رام کرد و کوههایش را چون دشت هموار ساخت . پس عقلت را به فرمان آور و رشته کار خود به دست گیر . و نصیب و بهره خویش دریاب . اگر آمدن را خوش نداری از کار کناره گیر و به تنگنای خود گریز . جایی که در آن ، راه رهایی بسته است . سزاست که دیگران آن کار را کفایت کنند و تو در خواب باشی انسان ، که هرگز کس نپرسد که فلان کجاست ؟ به خدا سوگند، که این جنگ جنگی است بر حق . همراه کسی که او نیز بر حق است . و او را باکی نیست که ملحدان چه کردند . والسلام .

قثم بن عباس

نامه ۶۷

قثم ابن عباس بن عبدالمطلب، پسر عموی پیامبر و از باران ایشان بود . او همراه با امیرالمؤمنین و برادرش فضل در تجهیز و تدفین پیامبر شرکت داشت .

بعدها امیرالمؤمنین در دوران خلافت خود، او را به حکومت مدینه برگزید . وی تا زمان شهادت امیرالمؤمنین در این منصب بود و سپس به سمرقند رفت و آن جا در سال 57 هجری قمری (677 میلادی) در واقعه ای شهید شد .

متن نامه:

اما بعد، حج را برای مردم بر پای دار و ایام الله را به یادشان آور و هر بامداد و شامگاه برایشان به مجلس بنشین و کسی را که در امری فتوا خواهد، فتوا ده . نادان را علم بیاموز و با عالم مذاکره کن . میان تو و مردم ، پیام رسانی جز زبانت و حاجبی جز رویت نباشد . هیچ نیازمندی را از دیدار خود باز مدار . زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود و سپس ، نیاز او بر آوری ، کس تو را نستاید .

در مال خدا که نزد تو گردد می آید، نظر کن ، آن را به عیالمدان و گرسنگانی که در نزد تو هستند و به محتاجان و فقیران برسان . و هر چه افزون آید، نزد ما روانه اش دار، تا ما نیز آن را به محتاجانی ، که نزد ما هستند، برسانیم . مردم مکه را فرمان ده که از کسانی که در خانه هایشان سکونت می کنند، کرایه نستانند . زیرا خدای تعالی می فرماید

((سواء العاکف فیه و الباد)) عاکف و بادی در آن یکسان اند. عاکف کسی است، که در مکه مقیم است و بادی کسی است، که از مردم مکه نیست و به حج آمده است. خداوند ما و شما را به آنچه دوست دارد، توفیق دهد. والسلام.

سلمان فارسی

نامه ۶۸:

سلمان فارسی از صحابه مشهور پیامبر و از شخصیت های بسیار بزرگ اسلام به شمار می رود. وی دهقانزاده ای ایرانی از ناحیه «جی» در اصفهان یا به روایت دیگر از نواحی رامهرز **خوزستان** بود. نام اصلی او روزبه بود. در کودکی به آیین مسیحیت گرائید و چون از کشیشان شنیده بود که ظهور پیامبر جدید نزدیک است، خانه را ترک گفت و به سفر پرداخت. مدتی در **شام** و **موصل** اقامت جست تا آن که در سرزمین های عربی به اسارت قبیله بنی کلب در آمد و مردی از **بنی قریظه** او را خرید و به یثرب برد.

سلمان در این شهر از ظهور پیامبر آگاه شد و چون نشانه ای که کشیشان گفته بودند، با پیامبر اسلام منطبق بود اسلام آورد. پیامبر اکرم او را از صاحبش خرید و آزادش کرد. از آن زمان، سلمان ملازم رسول خدا گشت و نزد او جایگاهی خاص یافت. در جنگ خندق، به پیشنهاد سلمان خندقی در اطراف مدینه کردند. بدین ترتیب سپاه ده هزار نفری مشرکان توانست آسیبی به مسلمانان برساند.

طبق روایتی مشهور، پیامبر سلمان را از **اهل بیت** خود شمرده است. (پیامبر فرمود: «سلمان منا اهل بیت») «». پس از رحلت پیامبر، سلمان از معدود کسانی بود که از راه حق منحرف نشد و در شمار معتقدان به امامت **حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام** قرار گرفت. او نزد امیرالمؤمنین نیز منزلتی بسیار والا داشت. در خلافت **عمر بن خطاب** به حکومت **مدائن** منصوب شد.

سلمان هیچگاه از حقوق **بیت المال** برای خود چیزی بر نداشت و همه ی آنرا **صدقه** می داد و برای امرار معاش زنبیل می بافت.

فضائل سلمان فراوان و روایات در شأن او بسیار است. شیخ طوسی در کتاب امالی خود از منصور بن رومی روایت می کند:

روزی به امام صادق گفتم: «ای مولای من، سخن سلمان فارسی را فراوان از شما می شنوم. سبب چیست؟ فرمود: «مگو سلمان فارسی. بگو سلمان محمدی. سبب آن که او را زیاد یاد می کنم این است که او به سه خصلت بزرگ آراسته بود: اول آن که خواسته ی مولایش امیرالمؤمنین را بر خواسته ی خود مقدم می داشت؛ دیگر اینکه فقرا را دوست می داشت و آنان را بر ثروتمندان ترجیح می داد و سوم اینکه به علم و علما محبت داشت. سلمان، گذشته از مقام بزرگی که نزد شیعیان دارد، نزد **اهل سنت** نیز دارای منزلت والایی است. وی در سال 35 یا 36 هجری در مدائن وفات یافت و اکنون قبرش در همان جا قرار دارد.

شرح نامه: ما بعد، این دنیا همانند مار است که چون دست بر او کشند، نرم آید، ولی زهرش کشنده است. از هر چه در این دنیا شادمانت می دارد، رخ برتاب. زیرا اندکی از آن با تو همراه ماند. اندوه دنیا از دل به در کن، زیرا به جدایی دنیا از خود یقین داری. هر چه انس تو به دنیا افزون شود باید که بیشتر از آن حذر کنی. زیرا دنیا دار، هر گاه به شادمانی دلبستگی یابد، دنیا او را از آن شادمانی به بلایی می کشاند. و هر گاه انس گرفتنش موجب آرمیدن گردد او را از آن حال به ترس و هراس می افکند. والسلام.

سئل بن حنیف انصاری

نامه ۷۰:

از سوی آن حضرت حاکم مدینه بود. در این باب که شماری از کسانی که نزد او بودند به معاویه پیوستند. **متن نامه:** اما بعد، به من خیر رسید که برخی از مردانی که در فرمان تو اند، پنهانی، به نزد معاویه می گریزند. غمگین مباش اگر از شمار سپاهیان کاسته می شود یا یاری شماری از ایشان را از دست می دهی. کیفر ایشان همین بس که به گمراهی افتاده اند و تو از زحمتشان رهایی یافته ای. آنان از هدایت و حق گریخته اند و به نابینایی و نادانی افتاده اند. اینان، یاران دنیا بودند و به دنیا روی آوردند و به سوی آن شتافتند. حکومت عدل ما را دیدند و شناختند و آوازه آن را شنیدند و به گوش سپردند. دریافته بودند که در اینجا مردم در برابر حق و عدالت برابرند. پس گریختند تا مگر خود به سودی برسند. خداوند ایشان را از رحمت خود دور گرداند. اینان از ستم نگریخته اند و به عدل نیز نخواهند رسید و در این کار از خدا می خواهیم، دشواریها را برایمان آسان سازد. و ناهمواریها را هموار گرداند. ان شاء الله. والسلام.

مذربن الحارود العبدی

نامه ۷۱:

در پاره ای از آنچه او را بر آن ولایت داده بود، خیانت کرد. **شرح نامه:** اما بعد، درستکاری پدرت مرا در انتصاب تو بفریفت و پنداشتم که تو از روش او پیروی می کنی و به راه او می روی. ولی، انسان، که به من خیر رسیده تو فرمانبرداری از نفس خود را فرو نمی هلی و برای آخرت اندوخته ای نمی نهی و با ویران ساختن آخرت می خواهی دنیایت را آبادان سازی و به بهای بریدن از دینت به عشیره خود می پیوندی. اگر آنچه مرا خبر داده اند، درست باشد، پس اشتر قبیله ات و بند کفشت از تو بهتر توانند بود. کسانی همانند تو هیچ مرزی را استوار نتوانند داشت و لایق آن نیستند که بر رتبه و مقامشان افزوده شود یا در امانتی شریکشان سازند یا از خیانتشان در امان تواند بود. این نامه من که به تو رسید بر فور به نزد من در حرکت آئی. ان شاء الله.

منابع:

نهج البلاغه-نامه ها

تاریخ تحلیلی اسلام محمد رضی

اسد الغابه

وبسایت رشد

وبسایت ویکی پدیا